

نانوای معروفی که قصه نان سنگ را نوشت

ویژگی:
نانوایی که پژوهش کتاب نان سنگ را انجام داده است

موضوع:
شاطر داوود

در مرز بین محله نفرآباد - هاشم آباد نانوایی متروکه سید داوود روغنی معروف به شاطر داوود قرار دارد؛ نانوایی که ۴۷ سال پیش شاطرش دست به قلم می‌شود و قصه نان‌های سنگ را می‌نویسد.

در روزهای قدیم محله نفرآباد - هاشم آباد خیلی از خانواده‌های روغنی کارشان طبخ نان بود و نانوایی داشتند؛ مثلاً همین نانوایی شاطر داوود که در ملک موقوفه خانواده نصیری بود توسط یکی از روغنی‌ها اداره می‌شد.

«مرضیه رحمانی»، پژوهشگر ری درباره کیفیت بالای نان‌های این نانوایی می‌گوید: «شهر ری از گذشته محل کاشت و تولید گندم بود. اهالی در خانه‌های خود تنور داشتند و با محصول زمین‌های خود آرد و نان تهیه می‌کردند، بنابراین نانوایان برای رونق کسب و کار خود مجبور بودند آردی مرغوب تهیه و در پخت نان دقت کنند تا فروش خوبی داشته باشند.»



رحمانی با بیان اینکه به گفته‌های اهالی قدیمی عطر نان‌های شاطر داوود تا پایین محله می‌پیچید، می‌گوید: «شاطر داوود روغنی فرزند شاطر محمود بود و پدر بزرگ او آقا میراحمد (سوم) روغنی‌ها بود که از سرپرستان و اداره کنندگان نانوایی سنگی بودند و شاطر داوود هم ادامه‌دهنده شغل اجداد خود بود. بعد از فوت شاطر داوود، آقامیر روغنی یکی از خاندان روغنی‌ها ادامه‌دهنده شغل او می‌شود. او در بازار قدیم چند مغازه نانوایی بیشتر سنگی داشت و همچنین در بالای میدان شهرری در خیابان روشن سابق (قدیمی) آسیاب آبی بزرگی ساخته بود.» گفته می‌شود شاطر داوود طبع لطیفی داشت، در نانوایی شعر می‌گفت، نوحه می‌خواند و گاهی شاگردانش آنها را می‌نوشتند.

رحمانی با بیان این موضوع درباره کتاب «نان سنگ» (مطالعه‌ای مردم‌شناختی) که نخستین کتاب منتشر شده درباره نان سنگ است، می‌گوید: «این شاطر تألیف و تحقیق کتابی در مورد نان سنگ را شروع می‌کند، اما قبل از انتشار کتاب از دنیا می‌رود و سال ۱۳۵۷ شمسی وقفه‌ای در چاپ کتابش می‌افتد که سال‌ها بعد «مصطفی روغنی» و «جواد صفی‌زاد» با همکاری هم این مطالب را جمع‌آوری می‌کنند و سال ۱۳۸۵ شمسی کتاب منتشر می‌شود.»



موضوع:
حضور شیخ محمد بافقی در محله

ویژگی:
این روحانی اهل قم زمان اقامتش در محله چند مسجد را مرمت کرد



محمدتقی بافقی را به باد کتک و ناسزا می‌گیرد و در نهایت شیخ مؤمن را در شهربانی تهران زندانی می‌کند. «با تلاش آیت‌الله عبدالکریم حائری، شیخ بافقی بعد از ۶ ماه از زندان آزاد و به دستور شاه به ری تبعید می‌شود.

تقوی راد می‌گوید: «شیخ در نفرآباد ساکن شده و پیش‌نماز مسجد قدیمی نفرآباد می‌شود. با حضور او در این مسجد اهالی ری، مسجد نفرآباد را با نام مسجد شیخ بافقی پیوند می‌زنند و کم‌کم به همین نام معروف می‌شود. مسجد سال‌ها قبل در طرح توسعه حرم شاه عبدالعظیم (ع) تخریب شده و در مکانی دیگر مسجدی با همین نام دوباره ساخته می‌شود.» به گفته اهالی، شیخ محمدتقی بافقی علاوه بر حضور مستمر در مسجد محله نفرآباد در دوران تبعید خود در ری به کمک اهالی مسجد کوچه زنگنه، مسجد دروازه باباخان و مسجد محله درویشی‌ها را مرمت کرد.



حضور شیخ برای اهالی برکت بود

شیخ محمدتقی بافقی چهره برجسته شیعه سال‌ها هم نشین و همراه اهالی شهرری بود و در محله نفرآباد می‌زیست. مردی مجاهد و مؤمن که جسارت خاندان پهلوی به دین و مذهب را برنتابید و سرانجام از قم به ری تبعید شد.

اهالی ری به‌خصوص نفرآباد - هاشم آباد حضور شیخ محمدتقی بافقی در ری و زندگی در محضر او را نه یک اتفاق بلکه موهبتی الهی می‌دانند. اگرچه شیخ بافقی با نامه تبعید راهی ری شد ولی این حضور، سال‌ها برای اهالی برکت و خیر همراه داشت. محمدعلی تقوی‌راد، مدرس دانشگاه فرهنگیان و از اهالی قدیمی محله نفرآباد حضور شیخ بافقی در نفرآباد را اینگونه روایت می‌کند: «آنچه از پدرانمان درباره شیخ بافقی شنیده‌ایم سراسر مدح، نیکی و انسانیت بود. شیخ ساکن تهران نبود و در قم می‌زیست، اما نوروز ۱۳۰۷ شمسی اتفاقی در حرم مطهر حضرت معصومه (س) افتاد که شیخ بافقی

را برافروخت و باعث شد تا رضاشاه شخصا راهی قم شود؛ چند دقیقه‌ای به تحویل سال ۱۳۰۷ نمانده است که همسر و دختران پهلوی اول وارد رواق آینه حرم می‌شوند. قرار است مراسم تحویل سال را از آنجا نظاره کنند.

تصمیم می‌گیرند چادر مشکی را که به سر کرده‌اند با چادر سفید تعویض کنند، اما تعلل کرده و مدتی بدون حجاب همانجا می‌مانند. برای آنها حجاب معنی نداشت، همایش نمایش و جلب توجه بود. این تعلل و بی‌حرمتی آنها به گوش شیخ بافقی می‌رسد. پیامی به زنان دربار می‌فرستد که: «شما چه کسانید؟ اگر غیر از دین اسلامید پس در این مکان شریف چه می‌کنید و اگر مسلمانید پس در حضور چندین هزار جمعیت در غرفه حرم چرا «مکشفه الوجهه و الشعر» نشستاید؟» او عذر زنان دربار را می‌خواهد تا حرم را ترک کنند. خبر به رضاشاه رسیده و آنچنان خشمگین می‌شود که خود راهی قم شده و شیخ

حکایت یک همدلی در روزهای سیاه و سخت



موضوع:
کار خاص معتمدان محله در دوران قحطی

ویژگی:
زن و مرد کنار هم برای کمک به افراد نیازمند محله آستین بالا زدند

سال‌ها که قحطی تهران را فراگرفت (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ خورشیدی)، تعداد بسیاری از گرسنگی در پایتخت از بین رفتند، اما در همان زمان اهالی دست به خیر و لوطی‌های محله نفرآباد - هاشم آباد، دست روی دست گذاشتند تا هم‌محله‌ای‌هایشان این رنج را تحمل کنند. آنها به نوعی این بحران را مدیریت کردند و نان به در خانه اهالی رساندند. حسین ابوترابی یکی از ساکنان قدیمی محله هاشم آباد، درباره پخت نان و همچنین کمک‌رسانی پدر بزرگش حاج سیدجواد ابوترابی و برخی بانوان محله در دوران قحطی می‌گوید: «پدر بزرگم نقل می‌کرد، در زمان قحطی شبانه به ورامین رفتم، چون آنجا انبار گندم بود. ده‌ها خروار گندم خریدم و قرار شد شب به همراه چند نفر چوبدار برگردم؛ چون در مسیر امکان داشت راه‌زن‌ها حمله کنند. شبانه گندم‌ها را به آسیاب فیروزآباد آوردیم و آسیابان گندم‌ها را آسیاب کرد و دوباره

